

در باره ناکامی‌های تجربه‌ای در ایران نقضت ضد این کشور است

رنگ نوادری

با نزدیک شدن یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطه، فعالیت سیاسی در شکل نوین آن، یعنی متکی به پشتوانه مردمی و بسیج توده‌ای، به زودی به صدمین سال حیات خود در ایران نزدیک می‌شود. علیرغم این قدمت، ما هنوز در بسیاری از حوزه‌های مربوطه در آغاز راه هستیم و از ضعف‌های اساسی رنج می‌بریم. مشکلات عدیده‌ای که در حال حاضر در تأسیس و فعال ساختن احزاب با آن روبرو هستیم، مصداق باروی از این ضعف سیاسی است. مسلماً دور آن طولانی حاکمیت شرایط استبداد سیاسی یکی از عوامل این ضعف به شمار می‌رود، اما سقطة استبداد نیز خود بی‌ارتباط با همین ضعف نیست. به عبارت دیگر، ناتوانی نیروهای سیاسی در حفاظت از فضای دموکراتیکی که هر از چندگاه در کشور فراهم می‌شده، خود عاملی تعیین‌کننده در بازگشت مجدد حاکمیت استبدادی بوده است. مطالعه دوره تاریخی نسبتاً طولانی شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از این منظر دارای اهمیتی اساسی است. در فاصله این دوره دوازده ساله، مجموعه نیروهای سیاسی کشور به گونه‌ای عمل کردند که دربار، با کمک عده‌ای قلیلی طرفدار و به پشتگرمی نیروهای خارجی، اقتداری را که با اشغال ارتش‌های متفقین کاملاً از دست داده بود، مجدداً به دست آورد و پایه‌های استبدادی را گذاشت که دهسال بعد از این واقعه کاملاً بر کشور چیره گشت. در این دوازده سال، صحنه سیاسی ایران شاهد تجارب بسیاری در زمینه فعالیت‌های سیاسی بود که هنوز بسیاری از جوانب آن ناروشن مانده‌اند. روند تأسیس احزاب و عملکرد آنها سویه‌ای از این تجربه و یکی از جوانب مهم آن است.

در واقع، جز حزب توده ایران که رویکرد ایدئولوژیک آن به سیاست و ساختار تشکیلاتی اش، موضوع الگوبرداری تعدادی از جریان‌های سیاسی دیگر و از آن جمله نهضت خدابپرستان سوسیالیست قرار می‌گیرد، یکی از عوامل سردرگمی و ضعف سایر جریان‌های مهم سیاسی، را می‌توان در سازماندهی تشکیلاتی‌شان جستجو کرد. البته، حزب توده نیز از رودرویی با مشکلات سازماندهی در امان نماند و انشعاب خلیل ملکی و یارانش برای مدتی سامان درونی این حزب را مختل ساخت؛ اما این اختلال نه مانع فعالیت این حزب شد و نه عمری طولانی داشت. حال آنکه، به عنوان مثال معضل سازماندهی درونی، حتی در دوران فراز نهضت ملی شدن صنعت نفت، یکی از مشکلات اساسی جبهه ملی باقی ماند. مشکلی که پس از کودتا، همچون مهم‌ترین مانع در تجدید حیات این جبهه مؤثر واقع شد. بررسی تاریخچه فعالیت نهضت خدابپرستان سوسیالیست از نظر ارزیابی مشکلاتی که نیروهای ملی-مذهبی برای تأسیس حزب در این دوره با آن روبرو بوده‌اند، حائز اهمیت است. اهمیت این تجربه، نه در وزن سیاسی این گروه، بلکه در تلاش آنان برای فراتر رفتن از تجارب سایر گروه‌های ملی-مذهبی در زمینه تحزب است. در واقع، برخلاف سایر احزاب و تشکلات ملی و مذهبی که یا ادعایی دال بر نوگرایی در زمینه تحزب نداشتند و یا آنکه چندان به اهمیت این مطلب واقف نبودند، بنیانگذاران نهضت خدابپرستان سوسیالیست، دقت در این امر را هم از نقطه نظر عقیدتی و هم در زمینه تشکیلاتی، از مهم‌ترین ارکان فعالیت خویش به شمار می‌آوردند.

نهضت خدابپرستان سوسیالیست هم در زمینه تفکر سیاسی و هم در حیطه سازماندهی تشکیلاتی مدعی نوآوری بود. اولین نشانه‌های این نوآوری در روش برخورد محمد نخب، بنیانگذار و فرد اول این نهضت با مسائل اجتماعی به چشم می‌خورد. محمد نخب که در سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۵ در نیویورک بدرود حیات گفت، پس از دبیرستان، تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق در دانشگاه تهران پیگیری کرد و در همین دوره، یعنی سال‌های مقارن با تحولات بعد از شهریور ۱۳۲۰ که فعالیت اجتماعی خود را با شرکت در جلسات انجمن‌های اسلامی دانشگاه آغاز می‌کند. یکی از شاخصه‌های این دوره که از لحاظ شناخت و ارزیابی فعالیت‌های فکری و سیاسی محمد نخب به عنوان شخصیتی برآمده از حرکت‌های مذهبی آن دوره حائز اهمیت است، بازسازی ارزش‌های اسلامی است که در دوران استبداد رضاشاهی به علل گوناگون لطمه دیده بود و دیگری حضور فعال حزب توده که آن نیز به منزله رقیب و دشمنی برای اشاعه ارزش‌های نامبرده تلقی می‌شد. به این اعتبار، نجات جهانی اسلامی، بازبینی و بازاندیشی آن و نوسازی اش برای آنکه بتواند همچون رقیبی در مقابل دیدگاه‌های غیر دینی مطرح باشد، یکی از انگیزه‌های اصلی حرکت‌های اسلامی در این دوره تلقی می‌گردد. بسیاری از حرکت‌های مذهبی در این دوره فاقد بُعد سیاسی هستند و از میان‌آنهايي که به فعالیت سیاسی توجه دارند، بخش قابل توجهی، مقابله با گسترش حزب توده را به عنوان مهم‌ترین هدف سیاسی خویش مطرح می‌سازند^۱. نهضت خدابپرستان سوسیالیست نیز از این

قاعدۀ کلی مستثنی نیست، اگرچه نועدوستی، مقابله با فقر و فساد و لزوم حرکتی برای خروج از آن نیز، زمینه ساز این نهضت و انگیزۀ اصلی نظریه پرداز آن یعنی محمد نخشب به شمار می روند.

انگیزۀ فعالیت اجتماعی برای نخشب، رهایی مردم «از این روزگار سیاه و وحشتناک و برخورداری از مزایای یک زندگی آبرومند» است و خطاب وی به «تمام مردمی که در این دوران تنگ، در این اجتماع نکبت باز، در این منجلاب کثیف دست و پا می زنند و همه و همه . . . خواهان نام، شرافت و انسانیت» اند.^۱ نگرانی او «بدبختی عمومی»، حاکمیت «روابط غلط اجتماعی» و «فقر و فلاکت اجتماعی» است. اگر تبلیغ به حرکت سیاسی می کند «مقصودی جز این ندارد که [انسان] را از اندیشه های زیون کننده و عجزآور رهایی داده و برای او روشن و آشکار سازد که قدرت و توانایی او بیش از این هاست که در فیود خورد کننده محیط مقید و گرفتار بماند . . . و می تواند بجای اسارت و بیچارگی در برابر آینده جبری و بیچون و چرا، راهنما و زمامدار آینده خود باشد»^۲. البته نخشب در نوشته هایش هم به انتقاد از کسانی می پردازد که برای درمان درد خود به «محضر دعا نویس» پناه می برند و نیز کسانی که «سر را تراشیده و به نام عزاداری قمه می زنند»، و هم «عده ای که اصولاً منکر خدا شده در اصالت ماده بحث می کنند». اما نخشب نه پناه گیران نزد دعا نویس و نه قمه زنان را به بازیابی اعتقادات خویش و روی آوردن به فرائث دیگری از دین دعوت می کند و نه دسته دوم را متهم به خروج از دین و تهدید به عذاب آلیم. نگرانی او از آن است که یک چنین «تشتی در افکار» مانع از آن شود که نیروی لازم در جهت «فکر صحیحی که موجب سعادت مردم باشد، مصروف» گردد.^۳ به عبارت دیگر، نخشب نه قصد ارائه فرائث جدیدی از دین دارد و نه بر این نظر است که می بایست حرکت سیاسی و اجتماعی اش را بر اساسی دین بنا سازد. او نه به مانند بازرگان سعی در اثبات صنایع از طریق ترمودینامیک دارد و نه همچون شویعتی مدعی است که از قرآن می توان ماتریالیسم تاریخی را استخراج کرد. اگر هم یادآور این امر می شود که «قرن هاست کتاب های آسمانی از ظلم و ستم بد گفته اند و جباران و ستمکاران را بلعن و نفرین دشنام داده اند»، فقط برای این منظور است که بگوید «نصیحت بر اینها کارگو نیست». در واقع، نه قصد آن دارد که متر و محوایب را به سنگر مبارزۀ اجتماعی تبدیل کند و نه عزم آنکه نصیحت کردن و بند و اندوز عالمان دینی را منحرف ساختن مردم از نوعی مبارزۀ عالی تر به شمار آورد. هدف او فقط آن است که بگوید: «... با این حرفها ارباب جور از خر شیطان بیابین» نخواهند آمد.^۴

در عین حال، اگرچه نقش مذهب در دیدگاه نهضت خدایپرستان سوسیالیست و در ارتباط با جامعه شناسی و مردم شناسی و همچنین امور مربوط به بسیج سیاسی کم رنگ است، اما آنجا که بحث بر سر دیدگاه های عام در میان است، مذهب، جایگاه ویژه ای را در اندیشۀ نخشب اشغال می کند. مذهب، یا دقیق تر بگوییم «خدایپرستی»، به عنوان عنصری اساسی در شکل دهی افکار اجتماعی و سیاسی نخشب و یاران خدایپرست سوسیالیست او اثر داشت. او بر این نظر بود که «علاوه بر نیروی

محركه مادی تاریخ... نیروی محركه معنوی تاریخ که اراده آزاد و عقل صلاح اندیش و قدرت فداکاری در راه عقیده را نیز در جریان تاریخ مؤثر می‌داند...^۶، نخشب که مادی گرایی یا ماتریالیست بودن را مترادف با پذیرش جبر تاریخ می‌دانست، بر این باور بود که...^۵ لازمه آرمانخواهی و ایدئالیسم داشتن قدرت بر دخالت در اعمال و رفتار آینده است و این از نظر فلسفه ماتریالیسم غیر ممکن است.^۷

پیوندی که نخشب میان ماتریالیسم و باور به جبر تاریخ از یکسو و خداپرستی و قائل بودن به نقش اراده فردی از سوی دیگر برقرار می‌کند، ستون اصلی اندیشه وی و مهم ترین نوآوری او را تشکیل می‌دهد. برای او، ماتریالیست‌هایی که از سوسیالیسم دفاع می‌کنند به واسطه قائل بودن به جبر تاریخ، وظیفه ای برای خود در عملی کردن آن نمی‌بینند و به «پزشکی می‌مانند که به جای تشخیص بیماری و کوشش در بهبود مریض فقط به توضیح و بیان نتایج بهبودی و فوائد سلامتی اکتفا کند»، حال آنکه وظیفه پزشک مداوای درد است و وظیفه عالم اجتماعی و جامعه شناس درمان دردهای اجتماع. در ادامه استدلال خویش، نخشب یادآور می‌شود که چنانچه بپذیریم که جبر تاریخ، خود سوسیالیسم را برقرار خواهد ساخت به این معنا خواهد بود که بپذیریم که «گسانی که صرفاً در پی سود خویشند و جز بارضای حوائج مادی خود نمی‌اندیشند. شایستگی آن را دارند که عهده دار اجرای اصول سوسیالیسم شوند». و این بدان معناست که بپذیریم بهترین و اخلاقی ترین نظام عالم به توسط افرادی غیر اخلاقی و چه بسا ضد اخلاقی ساخته خواهد شد و این نتیجه برای او نقض عرض بود. برای نخشب، «بدون اتکا بیک اصول فکری و پرنسیپ‌های اخلاقی و اجتماعی... نمی‌شد سوسیالیسم را برقرار ساخت».



محمد نخشب

بدین صورت، «اخلاق» به منزله حاصل جمع (ستتر) ماتریالیسم و خداپرستی عنوان و همچون معیار اصلی سنجش عوامل مؤثر در پیشبرد تاریخ بشر مطرح می‌شوند. این بود اساس نوآوری نخشب و بر این پایه بود که آنان معتقد بودند «سوسیالیسم را تکامل بخشیده» اند، زیرا با «استوار کردن سوسیالیسم» بر پایه‌های طرز فکر مقدس خدا پرستی، نیروهای سازنده آن را مشخص کرده و در نتیجه به آن امکان داده بودند که «تحقق یابد».^۸

مجموعه این استدلال‌ها دو تأثیر عمده بر اندیشه و عمل نخشب و خداپرستان سوسیالیست گذاشت. اولاً منشأ ارادتی شد که نخشب به لنین پیدا کرد و دوم، ملاکی عملی در اختیار او گذاشت تا مبارزان واقعی را از اپورتونیست‌ها تشخیص دهد. به نظر نخشب، «لنین با واقع بینی خاص خود، اتکاء بحریان جبری و خود بخود را محکوم بشکست ساخت و بجای مبارزه اقتصادی در راه تأمین نفع بیشتر روزمره، مبارزه سیاسی و انقلابی همراه با فداکاری و از خودگذشتگی شدید را بمیان کشید».^۹ به درست یا به غلط، نخشب در نظریات لنین آینه افکار خویش را مشاهده کرد. به نظر او، لنین نیز همانند وی، به مقابله با ماتریالیست‌های چیرگرا برآمده بود. پس نخشب هم به پیروی از لنین پرش «چه باید کرد؟»^{۱۰} را پیش می‌کشید و در تلاش ففتری برای یافتن پاسخی مناسب به آن، تقریباً به همان نتایجی می‌رسد که لنین در کتاب خود موسوم به «چه باید کرد؟» پاسخ نخشب به این پرسش به دو مرحله تقسیم می‌شود. در مرحله اول، وی پس از غیر عاقلانه خواندن این توقع که «اربابان جور» و «رژیم‌های اهریمنی» و «حاکمان پول و سرمایه» بر اثر پند و اندرز «تخت نخوت را ترک گویند و از اینهمه امتیازات اجتماعی دست شویند»، به این نتیجه می‌رسد که «تنها و تنها از راه مبارزه دانه دار و وسیع محرومین اجتماع و قیام ناراضیان این مروز و بوم است که کار یکسره خواهد گشت و باین رژیم منحوس طبقاتی و باین رولبط اقتصادی و سیاسی ظالمانه پایان داده خواهد شد».^{۱۱} و در مرحله دوم، باز هم به پیروی از اندیشه لنینیسم، فراهم آمدن الزامات و مقدمات یک چنین مبارزه ای را «نه روزمره بلکه مداوم، نه فردی بلکه دستجمعی، نه برای یک مقصد شخصی بلکه برای استقرار اصول مشخص اجتماعی، شکل عالی مبارزه، مبارزه حزبی» به شمار می‌آورد.^{۱۲}

آشنایی با نظرات اراده گویای لنین و موفقیت او در به ثمر نماندن انقلاب بلشویکی در کشوری که کارگران صنعتی اش از رشد ناآزادی نسبت به کارگران ممالک اروپای غربی برخوردار بودند، از یک سو، و اوج گرفتن جنبش ملی کرگان صنعت نفت از سوی دیگر، نخشب را مطمئن ساخت که ایران در سال ۱۳۳۱ «در آستانه یک انقلاب اجتماعی قرار دارد». در واقع، نخشب بر این نظر بود که دو سال مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، روحیات مردم ایران را تغییر داده است و «... در نتیجه مشاهده نتایج گرانبهای علی و محسوس، کوشش و فعالیت و استقامت دسته جمعی مردم ... اینک افکار یأس آور که به منزله حربه بر آن ارتجاع بود، باسلحه زنگ خورده و از کار افتاده ای تبدیل گردیده است».^{۱۳} از این رو و هر چند که «از لحاظ مادی و عینی تغییر محسوسی در وضع اقتصادی ... و

حیاتی ما مشاهده نمیگردد ولی نیروی فکری و ارادی عجیبی به وجود آمده است و «قدرت عاطفی این جنبش به اندازه ای شدید است که حتی جنبه های عقلی و منطقی نهضت را تحت الشعاع قرار داده و هر مانع و رادعی که بخواهد در برابر این تحول اجتماعی و سوسیالیستی مقاومت و پایداری نماید در زیر چرخ انقلاب خورد و نابود خواهد شد»^{۱۴}.

علاوه بر تثبیت اراده گرایی که باعث پیوند نظریات نخشب با تئوری های انقلابی لنینیسم گشت، همانطور که یادآور شدیم، تلفیق سوسیالیسم و خداپرستی به نخشب این امکان را داد که در صدد تشخیص افرادی برآید که همزمان واقعی او در این مبارزه انقلابی هستند. مهم بود که دانسته شود مبارز واقعی کیست و فرصت طلبان کدامند؟ نخشب بر این نظر بود که «از لحاظ فلسفی ریشه اپورتونیزم را باید در طرز فکری جستجو کرد که افراد انسانی را تابع جبر... می داند. یعنی بی پرستی، بی اعتقادی و بی بندوباری را تجویز کرده، افراد انسانی را... مجاز می داند که [خود را] هر چند روز یکبار با محیط جدید تطبیق دهند». همین عناصر خواهند بود که «به محض اینکه شعور افراد بیشتر شود و صف ها از هم متمایز گردد و دشجیات پیکارگر در برابر هم صف آرایی کنند، روزگارشان از همه بدتر و سیاه تر خواهد بود»^{۱۵}. بدین ترتیب به نظر می رسید که خداپرستان سوسیالیست به مجموعه کاملی از ابزارهای نظری، دیدگاه های فلسفی، اصول و شیوه های مبارزاتی جدیدی دست یافته بودند که بانکچه بر آنها، حرکت سیاسی خویش را در اوضاع سیاسی پر فراز و نشیب سال های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ سامان دهند.



اگرچه فعالیت علنی نهضت خداپرستان سوسیالیست در سال ۱۳۲۸ با پیوستن به حزب ایران آغاز شد، اما اعضای این نهضت عملاً از شش سال پیش از این تاریخ، فعالیت سیاسی خویش را آغاز کرده بودند. با پیوستن گروهی جوان خیرستانی که برای مقابله با فعالیت و تبلیغات معلمان توده ای در مدرسه پهلوی - خیابان ری برگردم آمده بودند و جلسات هفتگی منظمی داشتند، به محمد نخشب، اولین نطفه نهضت خداپرستان سوسیالیست بسته شد. نخشب در آن دوران در دانشگاه به تحصیل حقوق مشغول بود و او نیز با هم دانشگاهی هایش جلسات بحث هفتگی داشت. حسین راضی، مجید رضایی، غلامحسین رازی، حمید وارسته و ده ها نفر دیگر در زمره آن دانش آموزان و محمد نخشب، احمدعلی نوبان و جمال الدین حائری و چند تن دیگر در ردیف دانشجویان نامبرده بودند. جلسات بحث عمدتاً بر محور دکترین حزب توده، صحت و سقم آن و لزوم و چگونگی مقابله با آن دور می زد. از آن جمع دانشجویی، عده ای کنار رفتند و عده ای نیز به حزب توده پیوستند (با بازگشتند)^{۱۶}. در این میان با پیوستن افراد جدید به این گروه که بعضی از آنها چون جلال الدین آشتیانی یا باقر شهیدی می توانستند امکانات مناسب تری را برای گردهمایی در اختیار نهضت

بگذارند، رفته رفته بر تعداد اعضا افزوده شد. در ضمن آنکه امکان شرکت در درس های فلسفی آقای آشتیانی، رئیس دیوان قضات - پدر جلال الدین آشتیانی - نیز فراهم گشت. کاظم یزدی، مسئول تدریس تاریخ معاصر ایران بود و مدتی بعد جلال الدین آشتیانی خود به جای پدر، به تدریس مباحث فلسفی در حوزه های نهضت پرداخت. مجموعه بحث های او در سال ۱۳۲۷ تحت عنوان «ایدال بشر»^{۱۷} منتشر و دومین رساله ای شد که در حوزه های نهضت خدایپرستان سوسیالیست تدریس می گشت. اولین آن، «اخلاق و حقوق»، دانشنامه لسانس محمد نخشب بود برای دانشکده حقوق دانشگاه تهران که در سال ۱۳۲۴ تدوین شد. از دیگر امکانات آموزشی ای که اعضای نهضت از آن برخوردار بودند، شرکت در جلسات سخنرانی آیت الله طالقانی در مسجد هدایت و نیز شرکت در سخنرانی هایی بود که از طرف انجمن اسلامی دانشگاه یا از جانب کانون نشر حقایق اسلامی تحت سرپرستی مهدی بازرگان، یدالله سحلی و آیت الله طالقانی تشکیل می شد.

علیرغم مخفی بودن کل تشکیلات، اعضای نهضت خدایپرستان سوسیالیست به صورت انفرادی در محیط های دبیرستانی و دانشگاهی فعال بودند. در تمامی این سال ها و تا آغاز مبارزات نهضت ملی، مقابله نظری از طریق بحث در محیط های دبیرستانی و دانشگاهی و میتینگ ها با اعضای حزب توده، عمده ترین رکن مبارزات اجتماعی نهضت را تشکیل می داد. این تقابل به حدی بود که به محض اطلاع از نزدیک شدن حزب ایران و حزب توده در دوران بحران آذربایجان و به منظور مقابله با ائتلاف این دو، خدایپرستان سوسیالیست، پنج نفر از اعضای خود را به حزب ایران فرستاد و آنان را مأمور مقابله با این امر کرد.^{۱۸} البته حضور این افراد در حزب ایران به درازا نکشید و به علت مخالفت علنی آنها با تصمیم حزب ایران مبنی بر ائتلاف، در تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۲۵ حزب «آقایان» علی رضا صاحب، فرج الله باغی، محمد نخشب، ضیایی و جعفر شهیدی را به علت عدم رعایت دیسیپلن حزبی از عضویت حزب ایران اخراج کرد.^{۱۹} اعضای نهضت همچنین با برگزاری میتینگ در سالن بزرگ گراند هتل، برخی از اعضای سرشناس حزب ایران را که به دلیل مخالفت با ائتلاف از این حزب بیرون آمده بودند، یعنی خلعثیری، جزایری و مرتضی مصور رحمانی را به تشکیل حزب جدیدی به نام حزب وحدت ایران تشویق نمودند.^{۲۰}

عملاً، در این دوران و تا سال ۱۳۲۸ که بخشی از فعال ترین اعضای نهضت، تصمیم به فعالیت علنی گرفته و برای عضویت دستجمعی در حزب ایران رسماً وارد گفتگو شدند، نهضت خدایپرستان سوسیالیست به منزله یک گروه فشار به نفع نهضت ملی و بدون کوچک ترین چشمداشتی فعالیت کرد. به هنگام نطق لایق قطع مکی در مجلس پانزدهم علیه قرارداد الحاقی به قرارداد گس-گلشایان، دو تن از تدوینسان مجلس که از اعضای نهضت بودند متن سخنرانی را که در خارج از مجلس تهیه می شد، به مکی می رساندند.^{۲۱}

با شروع انتخابات مجلس شانزدهم و اوج گرفتن مبارزات نهضت ملی بود که زمزمه فعالیت

علنی در درون نهضت خدابپرستان سوسیالیست آغاز شد و موجبات اولین بحران مهم در این نهضت را فراهم آورد. بدین صورت که عده ای از فعال ترین اعضای نهضت و از آن جمله، نخشب، راضی، مرجایی، مصطفوی و لاجوردی بر این نظر بودند که با توجه به حرکت ملی و مجموعه جریانات سیاسی جامعه، چنانچه نهضت خدابپرستان سوسیالیست موجودیت خود را علنی سازد، با استقبال روبرو خواهد شد و می تواند جریان مهم و تأثیرگذاری در روند سیاسی جامعه باشد. این افراد، علیرغم مخالفت سایر اعضا که در میان آنان اعضای قدیمی ای چون جلال الدین آشتیانی و کاظم یزدی نیز بودند، منی بر ادامه روال گذشته، بر تصمیم خود دال بر فعالیت علنی پافشاری کردند. همانطور که گفته شد نخشب و یارانش به این نتیجه رسیده بودند که «ایران در آستانه انقلابی اجتماعی» است و فقط مبارزه ای «در شکل حزبی» آن می توانست این انقلاب را به انجام رساند. در پی این تصمیم بود که نهضت خدابپرستان سوسیالیست به دو جریان تقسیم شد: یکی طرفداران ادامه خط مشی سابق، یعنی ادامه کار بر اساس تمرکز بر عضوگیری، آموزش اعضا و کادرسازی و دومی معتقد به فعالیت علنی.

گروه اول، به علت آنکه اعضایش به تدریج از تحصیل فراغت حاصل کرده و از محیط دانشجویی خارج می شدند، آرام آرام تحلیل رفت. هر چند که در آغاز کار اقدام به انتشار نشریه ای کرد به نام مهد علم که شش شماره از آن نیز به طور منظم و تا زمانی که پس از ترور رزم آراء توقف شد، منتشر گردید و به تشکیل و اداره گروهی به نام «جمعیت تعاونی خدابپرستان»، نیز همت گماردند. آخرین تلاش آنها سعی در تأسیس حزبی اسلامی بود که برای این منظور «از افراد شناخته شده نظیر مرحوم طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سجانی، دعوت کرد و جلسه ای . . . در منزل مرحوم مهدی

مردم ایران

ارگان جمعیت آزادی مردم ایران (خدابپرستان سوسیالیست)

شنبه ۲۰ فروردین ۱۳۴۲

بهاء یک دبال ولیم

سال دوم شماره ۱۹

تفسیر اخبار ایران

نطق تاریخی، کمتر مصداق مرکز توطئه های ضد ملی را بجهانیان شناساند - آخرین اخبار پارلمانی - درباریان در سلام
مبعث از ملیون شجاع دعوت نخواهند گردن - فروش نفت ایران
منابع شرکت های بزرگ نفتی را بخطر انداخته است - آیا جاسوسان متشاور نمای امریکائی از ایران اخراج و موسسات امریکائی برچیده می شود؟ آیا دولت شوروی طلا و پول ایران را مسترد میکند؟ آیا برای تبرئه سران فراری و خائس
حزب توده در دستگاه قضائی فعالیت می شود؟

آخر اخبار پارلمانی

رضوی قومی تشکیل گردید. اما نتیجه عملی عاید نشده^{۲۲}.

هر چند تصمیم گروه دوم مبنی بر تشکیل حزب و فعالیت علنی، آنان را با موفقیت و محبوبیت به مراتب بیشتری از گروه اول، روبرو کرد، اما این موفقیت نه آسان به دست آمد و نه چندان دوام یافت. از زمانی که نخشب، راضی و مرجایی و دیگران مصمم به فعالیت علنی و حزبی شدند تا زمانی که پس از مذاکرات متعدد و امضای قرارداد هشت ماده‌ای به حزب ایران پیوستند، بیش از یکسال از وقت نهضت خدایپرستان سوسیالیست به چانه زدن با رجال «ملی» گذشت: پیش از اتخاذ تصمیم برای پیوستن به حزب ایران، اعضای نهضت که در آن زمان تعدادشان به بیش از ۳۰۰ نفر می‌رسید، با طیف وسیعی از «رجال ملی» تشکیل جلسه‌های مختلف دادند تا آن‌ها را در بدست گرفتن رهبری حزبی تشویق کنند که قرار بود اعضای نهضت، تحرك و فعالیت بدنه آن را تضمین نمایند. بقایای دشتی، بازرگان، سحابی و بسیاری دیگر از افرادی که به همکاری دعوت شدند، هر یک به دلیلی و بهانه‌ای از این همکاری سر باز زدند^{۲۳}. در واقع، هر چند نخشب و یارانش بر این عقیده بودند که مبارزات نهضت ملی و هیجانانگیز سیاسی وقت، ملت را از حالت رخوت خارج کرده است، به نظرشان می‌رسید که بسیج مردمی هنوز در گرو فراخوانی است که باید در درجه اول از طرف افراد شناخته شده و رَجُل سیاسی وقت داده شود. خدایپرستان سوسیالیست به این نتیجه رسیده بودند که «روانشناسی مبارزه سیاسی اقتضا می‌کند که دو گروه برای تأسیس حزب همراه شوند: یکی رجال با ایمان و پاک ملی و دیگری کادری معتمد و دارای مکتب فکری»^{۲۴}. آنچه ناروشن بود و قابه آخر نیز ناروشن ماند پیوند تشکیلاتی‌ای بود که می‌بایست میان این «مکتب فکری» و آن رجال ملی برقرار گردد. هر چه بود، تصمیم نهایی بر پیوستن به حزب ایران قرار گرفت.

پس از مدتی مذاکره میان حسین راضی (دبیر نهضت خدایپرستان سوسیالیست)، علی اکبر نوشین و آروین از طرف نهضت و زیرک‌زاده، دانشپور و حمیدی از سوی حزب ایران، بالاخره در اواخر سال ۱۳۲۹، طی امضای موافقت‌نامه‌ای در ۸ ماده، این دو گروه همکاری خود را آغاز کردند. موادی از این موافقت‌نامه که به مسائل تشکیلاتی مربوط می‌شد، از آن دست نبود که مشکلاتی را در پی داشته باشد. خدایپرستان سوسیالیست بر لزوم وجود تشکیلات (ماده ۱)، پرداخت حق عضویت (ماده ۲)، مشارکت در فعالیت‌های حزبی و دو جلسه‌ای حوزة‌های آن، تأکید داشتند. ضوابطی که اگر چه به وقت در حزب ایران رعایت نمی‌شد، اما چندان نگران‌کننده نیز نمی‌نمود. آنچه می‌توانست باعث نگرانی شود، ادغام ماده‌ای در این موافقت‌نامه بود که «سوسیالیسم بر پایه خدایپرستی» را ایدئولوژی حزب اعلام می‌کرد. سوسیالیسم بخشی از مرام حزب ایران بود و اغلب رهبران آن نیز نه فقط «خدایپرست» به معنای عام آن، که مسلمانانی معتمد نیز بودند، اما نه سوسیال دموکراسی اصلاح طلبانه حزب ایران با سوسیالیسم انقلابی و لنینیستی نخشب و یارانش قابل مقایسه بود و نه مذهب در این حزب به عنوان عنصری از اندیشه سیاسی تلقی می‌شد. علاوه بر تمام اینها، حزب ایران، حزبی «ایدئولوژیک» نبود.

حتی در موقع اعضای موافقتنامه نیز به نظر نهضتی‌ها رسیده بود که اعضای حزب ایران مفاد قرار داد را چندان جدی تلقی نکرده‌اند.^{۲۵} اما نیاز طرفین به یکدیگر مانع از آن بود که هریک برای روشن تر شدن مطلب که لاجرم مطلوب هم نمی‌بود، قدمی بردارند. حزب ایران که از ائتلاف نافرجامش با حزب توده تضعیف شده بیرون آمده بود و - همانطور که بعدها یکی از اعضای کمیته مرکزی اش اذعان داشت - «امیدوار بود بدست اینها [یعنی نهضتی‌ها] قدم‌های مؤثری برای حزب برداشته شود»^{۲۶}. نهضت خدایپرستان سوسیالیست نیز بر این تصور بود که با پیوستن به حزب ایران به ویژه با توجه به موافقت نامه ۸ ماده‌ای مزبور به هدف خود که همانا گردآوردن «رجال امتحان داده پاك ملی و کادرهای معتقد به مکتبی فکری» باشد، رسیده است.

هر چند که با اعضای موافقتنامه، اعضای نهضت خدایپرستان سوسیالیست و جبهی قانونی و به معنایی «اخلاقی» به کار خود دادند، اما تقابل دیدگاه‌های حزب ایران با ایدئولوژی «نهضت» چندان آشکار بود که نمی‌توانست از دید هیچ فردی سیاسی به ویژه فعالانی همچون کادرهای بالای نهضت خدایپرستان پنهان بماند. به هر رو، موافقتنامه به اعضا رسید و اعضای حزب ایران پیشنهاد کردند که تا تشکیل چهارمین کنگره حزب، تعدادی از گردانندگان نهضت به عنوان مشاور در مقامات رهبری حزب ادغام شوند؛ حسین راضی به سمت عضو مشاور کمیته مرکزی، محمد نخشب در کمیته نظارت و نوشین به عضویت کمیته شهرستان منصوب شدند. در کنگره چهارم حزب، سه نفر از اعضای نهضت به عضویت کمیته مرکزی ۹ نفره حزب انتخاب شدند و محمد نخشب نیز از طرف این کمیته به همراه چهار نفر دیگر به عضویت هیئت نظارت انتخاب شد.

کادرهای نهضت خدایپرستان سوسیالیست که از این پس اعضای حزب ایران به شمار می‌رفتند، با پیشکار همیشگی به توسعه تشکیلاتی حزب ایران همت گماردند. در فاصله کوتاهی، حزب ایران در مشهد، شیراز، قزوین و چند شهر عمده دیگر شعباتی دایر کرد و حضور سیاسی اش تقویت شد. اعضای نهضت خدایپرستان سوسیالیست در حزب ایران علاوه بر فعالیتهای شهرستان‌ها از کان عمده تبلیغاتی و انتشاراتی حزب ایران و از آن جمله روزنامه مردم ایران و نیز مجریده جوانان ایران را نیز در اختیار گرفتند. فعالیت‌های آموزشی آنان نیز در حوزه‌ها به مدد رساله‌های دیگری که نخشب در سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ با عناوینی چون **نواع ماثریالیسم و کلیسا و فرهنگ واژه‌های اجتماعی و انسان مادی** منتشر کرده بود انجام می‌گرفت. اما پیش از آنکه فعالیت‌های اعضای نهضت، حزب ایران را که در حقیقت حزبی اصلاح طلب، فاقد ایدئولوژی مشخص و دارای اندیشه سیاسی غیر دینی بود به نهادی انقلابی با ایدئولوژی سوسیالیستی-اسلامی تبدیل کند، بروز حادثه‌ای به جدایی نهضتی‌ها از حزب ایران انجامید. حادثه‌ای که اگر در وهله اول نشان از سوءظنی داشت که اعضای سابق حزب ایران گویا همواره نسبت به هم مسلکان جدید خود داشتند، اما در حقیقت نمایانگر بحرانی بود که به دلیل پیوستن به حزب ایران در درون صفوف نهضت خدایپرستان سوسیالیست به وجود آمده بود.

اعضای نهضت خدایپرستان سوسیالیست طی نامه‌ای به حسین راضی از نخب، سمعی و مرجایی ایراد گرفته بودند که پس از پیوستن به حزب ایران دیگر به «نهضتیون» بی توجهی می‌کنند. در یکی از جلسات حزبی، زیرکزاده از وجود نامه مطلع شده و آن را دلیلی بر وجود فراکسیون در حزب ایران تلقی کرد و با دستپاچگی بسیار^{۲۷} از کمیته مرکزی درخواست می‌کند که همان شب مجدداً جلسه تشکیل دهد و در دنباله آن جلسه شنبه شب، کمیته مرکزی تصمیم به اخراج ۵ نفر زیر می‌گیرد: نخب، راضی، مرجایی، نوشین و احمد سمعی^{۲۷}. علیرغم وجود شایعه مبنی بر اینکه عده‌ای از طرفداران نهضت خدایپرستان سوسیالیست «چند نفر را تجهیز کرده‌اند تا به حزب [ایران] حمله کنند»^{۲۸}، عکس العمل اعضای اخراجی به این تصمیم بسیار متمددانه و معقول بود. اینان طی نامه‌هایی به نشریاتی همچون سیاست ما که خبر اخراج را منتشر کرده بودند، یادآور شدند که «اختلاف در حزب ایران، اختلاف ساده‌ای است که در تمام احزاب دموکراتیک در طرز اداره و تبلیغات حزب وجود دارد و بواسطه دقیق حساس کنونی و نزدیک بودن تشکیل کنگره کمی شدت یافته است»^{۲۹}. اعضای نهضت که سال‌ها بدون چشمداشت مادی برای پیشبرد نهضت ملی فعالیت کرده بودند، آشکارا می‌دیدند که این بحران می‌تواند دستاویز کسانی قرار گیرد که نشت در صفوف نهضت ملی را هدف قرار داده‌اند. پس تأکید کردند که «در شرایط فعلی روش حزب ایران مثل همه احزاب جبهه ملی از لحاظ طرفداری از دولت دکتر مصدق درست بوده و... حزب... جداً از اقدامات وطن خواهانه و ضد استعماری دکتر مصدق پشتیبانی می‌نماید»^{۳۰}.

ماجرا با میانجی‌گری افرادی که با دستپاچگی کمتری به موضوع برخورد کردند، یعنی با وساطت کریم سنجایی و ابوالفضل قاسمی پس از دو روز فروکش کرد و «نظر به اینکه آقایان [یعنی ۵ نفر اخراجی] طی نامه‌ای وفاداری خود را به حزب اعلام کرده و مبارزات گذشته خود را در راه پیشرفت و توسعه حزب یادآور شدند و نیز نامبرندگان به نمایندگی پنجمین کنگره کمیته مرکزی انتخاب شده‌اند در جلسه فوق العاده مورخ ۹/۱۵/۳۷ کمیته مرکزی تعیین تکلیف قطعی به عهده عالیترین مرجع حزب یعنی کنگره که در ماه جاری تشکیل خواهد شد، گذاشته شد»^{۳۱}. آن پنج نفر نیز طی اعلامیه‌ای و علیرغم اعتقاد به اینکه «کمیته مرکزی تصمیم غیر عادلانه‌ای در مورد آنها اتخاذ کرده بود»، چون می‌دیدند که «دشمنان و مخالفین نهضت ملی که در انتظار فرصت مناسبی برای درهم شکستن صفوف متحد [آنان] بودند، در صدد برآمدن از این وضع سوء استفاده کنند» ضمن بهره‌گیری از حسن تفاهمی که در کمیته مرکزی به وجود آمده بود و تصمیم قطعی را به کنگره محول ساخته بود، وفاداری‌شان را «نسبت به حزب پرافتخار و ایده‌آل مقدس ملی و اجتماعی خود» ابراز نموده و «همه هم مسلکان دلیر خود را به حفظ آرامش و اطاعت از دیسیپلین و مقررات حزبی» دعوت کردند^{۳۲}.

با تشکیل کنگره و رأی نهایی شرکت‌کنندگان در آن، معلوم شد که علیرغم فعالیت زیاد اعضای نهضت خدایپرستان سوسیالیست در درون حزب ایران که به تأسیس شعبات متعدد حزب در

شهرستان‌ها انجامیده بود، اعضای جدید لزوماً به پشتیبانی از آنها بر نخواست و حزب ایران در مجموع هویت پیشین خود را حفظ کرده است. کنگره، راضی و نوشین و مرجایی را در حزب نگاه داشت، اما به اخراج نخشب و سمعی رأی داد^{۳۳}. پیوستن به حزب ایران، بیش از آنکه منجر به تغییر هویت آن حزب گردد، باعث جدایی در صفوف نهضت خدابهرستان سوسیالیست شد.

پس از تشکیل کنگره، راضی، نوشین و مرجایی برای مدتی نزدیک به دو ماه در حزب ایران ماندند و سپس استعفا داده و به دوستان خود که در بیرون از حزب بودند پیوستند تا «حزب مردم ایران» را پایه‌گذاری کنند. حزب مردم ایران به انتشار روزنامه مردم ایران که ده شماره اول آن در همکاری با حزب ایران منتشر می‌شد، ادامه داد. با همان صورت قبل و تنها با افزودن «ارگان حزب مردم ایران» به عنوان اصلی آن، مردم ایران همچنان به صاحب امتیازی معین‌الدین مرجایی منتشر می‌شد و حتی شماره گذاری آن نیز از سر گرفته نشد.

با جدا شدن تمامی اعضای شناخته شده نهضت از حزب ایران، سیل استعفای اعضای که با نهضت خدابهرستان سوسیالیست به این حزب آمده بودند، آغاز شد. این عده، اعم از دانش‌آموز و دانشجو و کارگر و کارمند استعفانامه‌های خود را به روزنامه مردم ایران می‌فرستادند. اگر به هنگام بروز بحران در تشکیلات حزب ایران، اعضای نهضت خدابهرستان سوسیالیست با سعه صدر و آرامش و برای جلوگیری در ایجاد تشتت عمل کردند، اما پس از استعفا، از طریق انتشار اطلاعیه‌های استعفای اعضای حزب ایران و اعلام پیوستشان به حزب جدیدالتأسیس مردم ایران، از هیچ افشاگری‌ای فروگذار نکردند. هیئت تحریریه و کارکنان روزنامه جوانان ایران ادامه فعالیت در دسته‌ای که جنبه سوسیالیستی و حزبی خود را کاملاً از دست داده و رهبران آن از توده حزبی فاصله گرفته بودند را دیگر بیش از این مقدور نمی‌دانستند. در پی این تحلیل و علیرغم عدم تطابق آن با واقعیت رأی کنگره، اعلام کردند که «ما چون خود سوسیالیست هستیم، چون نمی‌توانیم با هیئت حاکمه سازش کنیم، با جناح صالح هیئت حاکمه (حزب ایران) دیگر همکاری نخواهیم کرد»^{۳۴}. دانش‌آموزان دبیرستان حکیم نظامی عضو حزب ایران برای ادامه صحیح نهضت ضد استعماری و بخاطر به ثمر رساندن مبارزات ده‌ساله خود و رفقای حزبی^{۳۵} از حزب ایران استعفا دادند و به حزب مردم ایران پیوستند. دانش‌آموزان دبیرستان امیرکبیر نیز به «دلیل وجود جریانات غیر اصولی و غیرحزبی» در حزب ایران، ادامه فعالیت خود را در این حزب غیر ممکن دیدند و به حزب مردم ایران پیوستند^{۳۶}. یکی از کارگران فعال حزب نیز که «بازها بگوش خود» شنیده بود «که اعضای برجسته حزب (حتی در کنگره) گفته بودند ما احتیاجی به کارگر و دهقان نداریم، اینجا جای تپ انتلکتوئل است»، از آنجا که «فردی زحمتکش بود» اعلام کرد که جایش «در حزب ایران نیست»^{۳۷}. تعداد نامه‌های استعفای فردی و جمعی چندان زیاد شد که روزنامه مردم ایران مجبور شد در شماره چهارده خود از «رفقای شیراز، کازرون، جهرم و لار» به علت نداشتن فضای کافی برای درج نامه‌شان پوزش

بخواهد.^{۳۸} تا چند شماره انتشار نامه‌های استعفا ادامه داشت و همه اعضای مستعفی از حزب ایران «غیر انقلابی بودن»، «سوسیالیست نبودن» و «جدایی رهبری از توده‌ها» و «سازشکار بودن» این حزب را دلیل استعفای خود از آن و پیوستن به حزب مردم ایران عنوان می‌کردند. در واقع، تعدادی از اعضای مستعفی چنان فعال بودند که در فاصله کوتاه یک ماه که از خروج نهضتی‌ها از کادر رهبری حزب ایران می‌گذشت، بالغ بر دوازده اعلامیه صادر کرده بودند.^{۳۹} جمعاً بیش از هزار نفر در فاصله کمتر از دو ماه پس از انشعاب، از این حزب استعفا دادند و وفاداری خود را به حزب مردم ایران اعلام کردند.

واقعیت این بود که نهضت خدابرستان سوسیالیست علیرغم تأکید همیشگی‌شان بر دموکراسی از یک سو و دیسپلین تشکیلاتی از سوی دیگر، بر تصمیم‌کنگره پنجم گردن نگذاشتند. توجه این امر را می‌توان در رساله‌ای دید که در همان زمان، محمد نخشب در توضیح دیدگاه خود در مورد نحوه اداره حزب پیشرو منتشر کرد. به نظر نخشب، «در حزب پیشرو نه مرکزیت و اصل وحدت اراده و عمل بایستی فدای دموکراسی و آزادی عقیده افراد شود و نه اصل دموکراسی فدای سانترالیسم و قدرت مرکزیت حزب گردد».^{۴۰} نخشب راه حلی نخبه‌گرایانه پیش پا می‌گذارد که اساس آن، گزینش «مرکزیتی صالح و شایسته برای اداره دستگاه رهبری حزب» است، «مرکزیتی که با اعتقاد و رعایت پرنسیپ‌های مسلکی و اصول اخلاقی راه را بر سایر یککارگران شایسته نبندد و همه جهات و جوانب را برای تشویق افراد فعال و فداکار در نظر گیرند».^{۴۱} با کنار گذاشتن نخشب و سمعی، شرکت‌کنندگان در کنگره پنجم حزب ایران «افراد فعال و فداکار و تشویق‌نکرده بودند» و «مرکزیتی شایسته را برای اداره دستگاه رهبری حزب» نگمارده بودند و در نتیجه این حزب نه فقط دیگر جای ماندن نبود، بلکه افشا و تضعیف آن نیز جز کمک به اعتلای جیش نمی‌توانست معنایی داشته باشد. برای نخشب و یارانش در نهضت، حزب یا پیشرو بود که در این صورت می‌بایست ایدئولوژی «سوسیالیسم برپایه خدابرستی» را می‌پذیرفت و نظریه پردازان این تفکر را در رأس تشکیلات حزبی قرار می‌داد، یا از این کار سر باز می‌زد - چنانکه زده و در نتیجه دیگر نقشی در تاریخ مبارزه جز «بدره پشرفت نمی‌شد برای آن قابل بود. قوانین تشکیلاتی، دیسپلین حزبی و انتخابات و کنگره و... تا زمانی محترم بودند که در خدمت ایده‌آل و پرنسیپ‌ها و ایدئولوژی باشند، وگرنه کمترین ارزشی نداشتند. نهضتی‌ها این تفکر را به اندیشه سیاسی خویش نیز تعمیم دادند و در مقاله‌ای به قلم سامی کرمانی در شماره ۱۷ مردم ایران احترام به آزادی را نیز منوط به این دانستند که «به دیگران ضرری نرساند. نه اینکه دموکرات باشیم برای مردن در کنار کاخ‌های فرعونى ستمگران. آزاد برای مردن جان دادن در لای چرخ‌های حکومت سرمایه‌داری و بورژوازی».^{۴۲}

در واقع، خدابرستان سوسیالیست پس از جدایی از حزب ایران و شاید هم تا حدودی به دلیل همین جدایی، به ویژه با توجه به رویگردانی کنگره از پیروی از تمامی حواسته‌های نهضت، جز رادیکالیسم راه دیگری در برابر خود نمی‌دیدند. رادیکالیسم، به معنای حرکت در جهت ایدئالی که آن

را چندان هم دور از دسترس نمی‌دانستند، یگانه توجهی بود که می‌شد برای کردن نگذاشتن به خواست اعلام شده «هم‌ملکان» حزبی ارائه داد. اگر آنان به فرمان آرا هم حزبی‌ها گردن نگذاشته بودند، به این دلیل بود که گوش «فرمان تاریخ» بودند که آنان را به برداشتن قدمی به پیش‌برای رهایی از شرائط نکت‌بار رژیم سیاسی و ارتجاعی فتودال-بورژوازی «فرامی‌خواند»^{۲۳}. نهضت با «تمامی جناح‌ها سر مخالفت» داشت، نه از آن رو که با استقبال مردم روبرو نبودند، بلکه از آن جهت که «برای اصلاحات قطعی و اساسی نباید از جبهه ملی انتظاری داشت». این از وظایف یک نیروی متشکل اجتماعی و نیرومند ملی است که با اتکاء بیک مکتب عالی تربیتی و حزبی، اساس ضد اجتماعی و ظالمانه رژیم کنونی را زیر و زیر سازد»^{۲۴}. حتی دفاع از نهضت ملی شدن صنعت نفت و مصدق که مهم‌ترین رکن برنامه سیاسی خدایرستان سوسیالیست است تابع این رادیکالیسم قرار می‌گیرد و از مردم خواسته می‌شود که «حمایت از دکتر مصدق را در جهتی تعقیب کنند که خواست‌های اجتماعی آنان را در بر داشته باشد و بیش از پیش راه را برای درهم شکستن اساس فتودال-بورژوازی هموار سازد»^{۲۵}. بی‌جهت نیست اگر در این دوره، بسیاری از مفاهیم و مقولات و حتی تکیه‌کلام‌های جنبش کمونیستی وارد نوشته‌های نهضت می‌شود: «مردم... در این نبرد رهایی بخش جز زنجیر خوردکننده بردگی و اسارت چیزی ندارند که از دست بدهند»^{۲۶}. و چه جای نگرانی که «شبحی ایران و خاورمیانه را فرا می‌گیرد که برای زجر دیدگان اجتماع امید بخش و برای غارتگران و مستمکاران مخوف و ترسناک است»^{۲۷}.

اما در عمل و علیرغم تمامی فطریه‌های تند، برای سوسیالیست‌های خدایرست که چنین امیال و آرزوهایی در فضای سیاسی آن روز در سر داشتند، جز نهضت ملی کردن صنعت نفت، پیوندی متصور نبود. از این رو، با وجود آنکه مشهود بود که آن‌ها، پیروزی نهضت ملی را فقط چون



مرحله ای در راه استقرار نظام دلخواه خود به شمار می آورند، مبارزه مصدق به یگانه معیارشان برای سنجش و عمل سیاسی تبدیل شد. معیاری که به حق برای دفاع از آن از هیچ چیز فروگذار نکردند. افشای بقایای و زهری که جای خود داشت^{۴۸}، نخشب و دوستانش، علیرغم ارادت دیرینه و دوستی چندین و چند ساله و همراهی سیاسی و دینی قدمت دارشان با آیت الله کاشانی از ایستادن در مقابل او که در مقابل مصدق ایستاده بود، نیز ابایی نکردند و یادآور شدند که «اعتبار اجتماعی شخصیت ها و رجالی امثال آیت الله کاشانی تا زمانی است که در راه تحقق خواسته های مردم قدم بردارد، و الا به دره مخوف سقوط و بدنامی سرنگون می شوند»^{۴۹}. و هنگامی که آیت الله کاشانی علیرغم همه هشدارها و خواهش های خدایپرستان سوسیالیست، به رفت و آمد خود با عناصر درباری ادامه داد، بر علیه او و به نفع معظمی که کاندیدای ریاست مجلس از طرف دکتر مصدق بود، ایستادند^{۵۰}. در بحبوحه فراخواندن «رفقای کارگر به برقراری هرچه باشکوه تر جشن اول ماه مه» و «مبارزه علیه بورژوازی»، از فداکاری های بازار و اعضای جامعه بازرگانان نیز تحلیل به عمل آوردند و به دلیل پشتیبانی شان از دکتر مصدق بازار تهران را «دژ تسخیرناپذیر ملئون» نامیدند^{۵۱}.

نهضت خدایپرستان سوسیالیست با شعار «زنده باد جمهوری» و «مردم ایران می خواهند بساط سلطنت در ایران برچیده شود»، رفتن شاه را در ۲۶ مرداد جشن گرفتند. اما دو روز بعد، یعنی در روز ۲۸ مرداد بهت و حیرت چنان بود که به حرکتی از آنان مشاهده شد و نه فراخوانی به اعضا داده شد تا به مقابله با کودتا برخیزند و آنگونه که صحبتش را کرده بودند «در راه بک آممان بزرگ انسانی که بزرگترین وظیفه دینی و ملی ماست جان دهند و نهال مردم رنج دیده ایران را بارورتر سازند»^{۵۱}. به همان صورت که نخشب و یارانش حتی گمان نمی کردند که پس از یکسال و اندی فعالیت حزبی و بسیج هزاران نفر عضو جدید برای حزب ایران، نمایندگان کنگره به اخراجشان رأی دهند، در ایرانی که «در آستانه یک انقلاب اجتماعی» به سر می برد نیز خدایپرستان سوسیالیست جایی برای کودتا در نظر نگرفته بودند.

پروپاگاندا و مطالعات فرهنگی

مقابله با حضور فعال حزب توده، انگیزه ای شد برای بسیاری از جوانان مذهبی و از آن جمله بنیانگذاران نهضت خدایپرستان سوسیالیست، تقابله فعالیت اجتماعی برآوردند. توانایی آن حزب در توصیف جهان و توضیح پدیده های آنگو، این گروه را نیز وادار به نوآوری در اندیشه دینی شان کرد. «اخلاق» به منزله سنتز ماتریالیسم و خدا پرستی حاصل این نوآوری بود. تا زمانی که این گروه به عنوان گروه فشار در جهت تقویت این با آن گروه و نهضت و فردی در انتقاد از گروهی دیگر وارد عمل می شد، مشکلی نداشت. گروه ها با معیار اخلاق مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته، آن گاه خدایپرستان سوسیالیست به تناسب، بر له یا علیه شان دست به کار می شدند. مشکل زمانی رخ نمود که آنان مستقیماً مسئله اقتدار سیاسی را پیش کشیدند، یعنی بنا بر آن شد که این «دستاورد فلسفی»، اساس

اندیشه و عمل سیاسی آنان را برای کسب قدرت تشکیل دهد. قدرت ایجاب می‌کرد که با رجال سیاسی وقت همکاری کنند، قدرت ایجاب می‌کرد که از حزبی که انقلابی نبود و اعضایش به آن‌ها رأی نداده بودند، خارج شده و علیه هم مسلکان سابق خویش اعلامیه بدهند، قدرت ایجاب می‌کرد که روزی از بازار حمایت کنند و روز دیگر کارگران ایران را به فروریختن کاخ زر و زور فراخوانند... اخلاق که تا پیش از این مرحله معیار اصلی تکاپوی سیاسی و اجتماعی آن‌ها را تشکیل می‌داد، اینک در تمامی این زمینه‌ها سکوت اختیار کرده بود. در نتیجه حاصل یک دهه فعالیت و از خودگذشتگی و گردهم آوردن ده‌ها کادر سیاسی که از نظر «اخلاق» کمترین ضعفی را به خود روا نمی‌داشتند، عملاً از سویی تضعیف یکی از مهم‌ترین احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی بود آن هم در بحرانی‌ترین لحظات زندگی این نهضت و از سوی دیگر به هدر رفتن نیرو و انرژی و خلوص نیت هزاران عضو نهضت برای به انجام رساندن برنامه‌ای انقلابی که مطمئناً زمینه اجتماعی نداشت و تنها به این درد خورد که توجیهی شود برای عناصر بینابینی نهضت که از نگرانی رادیکالیسم جنبش، به جبهه مخالف پیوندند.

کتابخانه ۲۴

یادداشت‌ها

- ۱- برای نمونه، نگاه کنید به نکات تاریخی فعالیت حزب توده، ملی‌ها و گرایش اسلامی، گفتگویی با دکتر علی شریعتمداری، تاریخ و فرهنگ معاصر، سال دوم، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱۱۲-۱۲۷. و نیز بنگرید به مدافعات مهندس بازرگان در دادگاه تجدید نظر غیر صالح نظامی، چاپ سوم، ۱۳۵۶، صص ۷۰-۱۰۰.
- ۲- محمد نخب (میرسخت)، «بشر مادی»، «بشر مادی به ضمیمه چهار رساله دیگر»، نشر کاروان، قم، شعبان ۱۳۹۸، ص ۶-۷. (چاپ اول رساله بشر مادی که قبل از ۱۳۳۰ انجام گرفته است، با نام انسان مادی منتشر شد).
- ۳- همان ص ۸-۲- همان ص ۹.
- ۵- محمد نخب، «حزب چیست؟ جزوه یک: مبارزه حزبی»، «بشر مادی به ضمیمه چهار رساله دیگر»، صص ۱۲۰-۱۳۱. (تاریخ چاپ اول این رساله ۱۳۳۱ است).
- ۶- محمد نخب، «نزاع کلیسا و ماتریالیسم از نظر دیالکتیک. نتیجه و سن تر این نزاع و کشمکش چیست؟»، «بشر مادی به ضمیمه چهار رساله دیگر»، صص ۵۷-۵۸. (تاریخ چاپ اول این رساله شهریور ۱۳۳۰ است).
- ۷- «بشر مادی»، ص ۲۵.
- ۸- محمد نخب (میرسخت)، «کلید مبارزات سیاسی، فرهنگ واژه‌های اجتماعی»، «بشر مادی به ضمیمه چهار رساله دیگر»، صص ۲۵۵-۲۵۶.
- ۹- محمد نخب، «ایران در آستانه یک انقلاب اجتماعی»، «بشر مادی به ضمیمه چهار رساله دیگر»، صص ۲۱۰-۲۱۱. (تاریخ چاپ اول این رساله آبان ۱۳۳۱ است).
- ۱۰- «حزب چیست؟»، ص ۱۱۷. ۱۱- همان، ص ۱۲۱-۱۲۲. ۱۲- همان ص ص ۱۲۸.
- ۱۳- «ایران در آستانه...»، ص ۱۶۴. ۱۴- همان ص ۱۶۳.
- ۱۵- «کلید مبارزات سیاسی، فرهنگ واژه‌های اجتماعی»، ص ۲۷۷.
- ۱۶- مصاحبه اختصاصی با آقای حسین راضی.

- ۱۷- دکتر ابراهیم یزدی، «نهضت خدابریستان سوسیالیست»، یادنامه سومین سالگرد دکتر کاظم سامی، انتشارات چاپخش، تهران ۱۳۷۰، ص ۹۰.
- ۱۸- مصاحبه با آقای حسین راضی
- ۱۹- روزنامه جبهه، ش ۱۹۱، ۱۲، ۱۳، ۱۳۲۵، ص ۲.
- ۲۰- مصاحبه با آقای حسین راضی. ۲۱- همان
- ۲۲- ابراهیم یزدی، یادنامه...، صص ۹۷-۱۰۰.
- ۲۳- مصاحبه با حسین راضی. ۲۴- همان. ۲۵- همان
- ۲۶- مصاحبه با هم مسلک محترم آقای ابوالفضل قاسمی، عضو کمیته مرکزی، جریده جوانان ایران، ش ۸، سال ۲، ۱۰/۹/۱۳۳۱، ص ۱ و ۲.
- ۲۷- در حزب ایران چه خبر است؟، اطلاعات، ۹ دی ۱۳۳۱. ۲۸- همان
- ۲۹- نخب، راضی، نوشین، مرجایی، سمعی، پاسخ ۵ نفر از نمایندگان کنگره به روزنامه سیاست ما، جریده جوانان ایران، شماره ۸، سال ۲، ۱۰/۹/۱۳۳۱، صص ۱ و ۲. ۳۰- همان
- ۳۱- دکتر سنجابی (رئیس کمیته مرکزی حزب ایران)، «نامه به اداره روزنامه نیروی سوم»، ۱۱ دی ۱۳۳۱.
- ۳۲- نخب، راضی، نوشین، مرجایی، سمعی، «هم مسلمان عزیز، اعضاء حزب ایران»، (ضمیمه نامه سنجابی به اداره روزنامه نیروی سوم)، ۱۱ دی ۱۳۳۱.
- ۳۳- مصاحبه با حسین راضی
- ۳۴- پیام هبت تحریریه و کارکنان روزنامه جوانان ایران، ارگان سلیق جوانان حزب ایران، روزنامه مردم ایران، بی تاریخ، اولین شماره بعد از انشعاب، بین شماره های ۱۰ و ۱۲، ص ۱.
- ۳۵- اعلامیه دانش آموزان دبیرستان حکیم نظامی، عضو حزب ایران، مردم ایران، شماره ۱۲، سال دوم، ۴ اسفند ۱۳۳۱، ص ۳.
- ۳۶- اعلامیه جبهه مبارز دانش آموزان عشق حزب ایران، دبیرستان امیرکبیر، همان.
- ۳۷- متن استعفا عباس قهرمانی، همان.
- ۳۸- معفرت می خواهیم، مردم ایران، شماره ۱۳، سال دوم، بی تا، ص ۷.
- ۳۹- اعلامیه شماره ۱۲ اعضای مستعفی از حزب ایران، مشهد، مردم ایران، شماره ۱۵، سال دوم، ۲۱ اسفند ۱۳۳۱، ص ۴. در همین شماره «دور همین صفحه جوانان شجاع شهسوار استغفا» در کتب و همچنین «لاری های مقیم شیراز» و... ۴۰- «حزب چیست؟»، ص ۱۲۵-۱۲۶- همان
- ۴۱- سامی کرمانی، «ما با آزادی تا...»، مردم ایران، شماره ۱۷، سال دوم، اول فروردین ۳۲، صص ۱ و ۲.
- ۴۲- «باید بفرمان تاریخ...»، مردم ایران، شماره ۱۸، سال دوم، ۲۲ فروردین ۳۲، ص ۱.
- ۴۳- «آمریکا و انگلیس بیشتر از پیش...»، مردم ایران، شماره ۱۵، سال دوم، ۲۱ اسفند ۳۱، ص ۱ و ۴.
- ۴۴- «مبارزه قطعی و اساسی ما...»، مردم ایران، شماره ۱۶، سال دوم، ۲۴ اسفند ۳۱، ص ۱ و ۲.
- ۴۵- «باید بفرمان تاریخ...»، ص ۱. ۴۶- «شخی ایران و...»، مردم ایران، شماره ۱۷، ص ۱.
- ۴۸- «بقای و زهری، بعمال استعمار و باپادی انگلستان...»، مردم ایران، شماره ۳۹ (۲۲ مسلسل)، سال دوم، ۲۳ تیر ۱۳۳۲، ص ۱
- ۴۹- «به سوی آرمان های بزرگ...»، مردم ایران، شماره ۲۵، سال دوم، ۱۷ اردیبهشت ۳۲، ص ۱.
- ۵۰- «مخالفین کنونی نهضت، آیت الله کاشانی را...»، مردم ایران، شماره ۳۱ مکرر، ۱۰ تیر ۳۲، ص ۱.
- ۵۱- «مبارز تهران یا دژ تسخیرناپذیر ملیون»، مردم ایران، شماره ۲۱، سال دوم، ۲۷ فروردین ۳۲، ص ۱.